

نمایندنامہ « منزلِ آفاقے »

صحنه اول: منزل اناقلی

ارازقلی: آنالقی! آنالقی! دوست مرادقلی سخت مریض شده و در خانه خودش خوابیده

(آناقلی، اطرافش را نگاه می کند)

ارازقلی: ای بابا یادم نبود آنقلی گوشاش کره

(ارازقلى خود را به گوشه‌هاى آنالقلى نزديك مى كند و فرياد مى زند)

ارازقلی: هی آنالقی! مرلض شده. الان توی خونه اش در رختخواب خوابیده

آناقلی (بلند صحبت میکند): راست میگی؟ واخ واخییییی! بریم عیادتش؟

ارازقلى (کنار گوش آناقلى): من رفتم خودت برو.

آناقلی: بولیا.. باشہ. خودم میرم. تو بہ ماہیہات برس

ارازقلی: باشه. من رفتم. خوش. خدانگهدار

آناقلی: بولیا خوش. خدا حافظ

آنّاقلی: (با خودش با صدای بلند حرف می زند) خوووب، من کرم. چطورِی حرف مرادقلی رو

بشنوم؟

[illegible]

می فهمم که مثل من داره احوالپرسی می کنه. خوب. بذار تمرین کنم چی میخوام بگم:

آھا، من میگم: حالت چطورہ مرادقلی؟ اون مثلاً میگہ: خوبم۔ شکر خدا بہترم۔

من میگویم: خدا را شکر چی خوردی؟ اونم میگویم مثلاً: شوربا، یا سوپ یا دارو.

من میگویم: نوش جان. دکترت کیه؟ اونم میگویم فلان دکتر

من میگم: اون دکتر قدمش خیره. همه مریضا رو شفا میده. ما اونو می شناسیم. دکتر خوبیه.

صحنه دوم: منزل مرادقلی

آناقلی: (با صدای بلند) سلام مرادقلی حالت چطوره؟

مرادقلی: از درد می میرم.

آناقلی: خدا را شکر.

مرادقلی (با تعجب و اندوهگین): نمه؟! چی؟ والله این دشمن منه. دوست من نیست

آناقلی: چی می خوری؟

مرادقلی: زهر.

آناقلی (همچنان با صدای بلند) نوش جان! زیاد بخور زودتر اثر کنه

(مرادقلی به شدت عصبانی می شود)

آناقلی: هیت مرادقلی! دکترت کیه؟

مرادقلی: عزرائیل

آناقلی: قدمش مبارکه. خوب میشناسم. دکتر خوبیه

مرادقلی (با فریاد) غاب سسینگی. خفه شو!

(قوطی یی که در کنارش قرار دارد و گهگاهی آب دهانش را در آن می ریزد بر می دارد و به

طرف آناقلی پرت می کند)

آناقلی: ای ندیانگ زانگار! چیکار میکنی گستاخ؟!

مرادقلی: تور یوقبول. برو گمشو. تو اومدی منو تسکین بدی یا حال منو بدتر کنی؟